

بحران رابطه ایران و آمریکا و برخی ملاحظه های ژئوپلیتیکی (جغرافیای سیاسی)

بهروز عبدالوند، عیسی پهلوان، آرش برومند

رابطه ایران و ایالات متحده آمریکا بویژه از جنگ جهانی دوم به بعد و با ورود همه سویه امپریالیسم آمریکا به صحنه سیاست جهانی همواره یکی از مهمترین مسایلی بوده است که دولت ها و ملت ایران با آن روبرو بوده اند. پس از انقلاب بهمن و با اشغال سفارت آمریکا در تهران، چگونگی این رابطه به یکی از چالش های اساسی سیاست خارجی ایران بدل گردید. با انتخابات خرداد ۷۶ و انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری بحث پیرامون روابط ایران و آمریکا بار دیگر در محفل های سیاسی و روشنفکری کشور دامن گسترده و دیدگاه های گوناگونی در این زمینه در مطبوعات و سخنرانی ها مطرح شد. شاید بتوان دیدگاه های موجود در این عرصه را به طیف های عمومی زیر تقسیم کرد:

۱- گروهی خواستار برقراری بدون قید و شرط رابطه با آمریکا است. این گروه در چهره واشنگتن سیمای دوست و متحدی استراتژیک را می بیند و بر این باور است که تیرگی روابط با ایالات متحده موجب تیره روزی ما شده. از دید این گروه شکوفایی اقتصادی و اجتماعی ایران بدون هم پیمانی با ایالات متحده قابل تصور نیست. ازینرو طرح پیشنهادی آنان عبارتست از کنار آمدن با آمریکا و عذرخواهی از دولت این کشور بابت توهین هایی که طی سالهای گذشته به آمریکا شده است.

۲- طیفی دیگر بر این باور است که روابط ایران با اکثر کشورهای دنیا بویژه کشورهای اروپای غربی و ژاپن تحت الشعاع تیرگی روابط ایران و آمریکا قرار گرفته است. کشور ما در پهنه بین المللی فاقد دوستان و حامیان قدرتمند است. اگر هم انگشت شمار کشورهایمانند روسیه، چین، سوریه و سودان با ایران روابط دوستانه ای دارند، بخاطر گرفتاریهای خاص خودشان است. و آنها نیز در مواضع خود ناپایدارند، بگونه ای که حاضر نیستند به بهای برانگیختن خصومت آمریکا، از کشور ما در مجامع بین المللی حمایت کنند. تا زمانیکه روابط تهران و واشنگتن به منوال کنونی است، نمی توان به خروج ایران از انزوای موجود امیدوار بود. ازینرو منافع ملی ما حکم می کند که دولت جدید به منظور عادی سازی روابط ایران با جهان خارج و کسب جایگاهی شایسته برای کشورمان در نظام بین المللی راه گفتگوهای علنی، صریح و قاطع با آمریکا را در پیش گیرد و روابط دو کشور را به مسیری معقول بازگرداند.

۳- گروهی دیگر بر این گمان است که خلاصه کردن مشکلات سیاست خارجی در فقدان رابطه با آمریکا حاصل باور به نظام تک قطبی بین المللی است و باوری که سرخ های تمام روابط در نظام جهانی را در کاخ سفید جستجو می کند. مطابق این دیدگاه ایالات متحده در برقراری رابطه با ایران دارای حسن نیت نیست و طی دو دهه گذشته به همه نموده های مثبت ایران پاسخ ناشایست داده است. علت این امر از دید این گروه یکی نیاز ایالات متحده به تراشیدن دشمنی فرضی برای بهره برداری از خلیج فارس و تامین منافع شرکتهای آمریکایی و دیگری نفوذ محافل صهیونیستی در حکومت آمریکاست. تا زمانیکه این سیطره صهیونیستی پابرجاست و منافع آمریکایی - اسرائیلی در کاخ سفید از هم تفکیک نشده، آمریکا واقعا طالب تنش زدایی در رابطه اش با ایران نیست. بر این اساس اگر هم واشنگتن خواهان مذاکره با ایران است، تنها به خاطر آن است که ما را تشویق به برداشتن گام های پی در پی بسوی خواسته های خود کند. به اعتقاد این گروه بهتر است که طراحان سیاست خارجی ایران بدون شتاب بخرج دادن منتظر باشند تا اگر آمریکاییها طالب رابطه ای برابر حقوق اند، خود گام پیش گذارند.

۴- و بالاخره دسته ای معتقدند که سراسر تاریخ معاصر ایران گواه ظلم و ستم آمریکا در حق مردم ایران است . واشنگتن دشمن استراتژیک ما محسوب می شود و ازینرو رابطه با آمریکا همواره بزبان کشور ما است . بهمین دلیل این طیف بشدت مخالف هرگونه گفتگو و مذاکره برای برقراری رابطه با آمریکا است و بجای آن معتقد است که باید مسئله مبارزه با آمریکا و تهاجم فرهنگی اش در سطح جهانی در صدر سیاست خارجی ایران قرار گیرد ، و کشور ما باید بکوشد با یافتن متحدینی ، جبهه ای علیه دولت آمریکا برپا کند. در این دسته باید نیرویی را تشخیص داد که تنها صورت مساله را آنهم برای مصرف های داخلی طرح می کند و در نهایت طرفدار رابطه با آمریکاست اگر چه از مسیر انگلیس !

واقعیت آنست که در تدوین سیاست خارجی کشور و اجزای آن ، از جمله رابطه با آمریکا - آنگونه که اکثر طیف های پیشگفته نیز تاکید دارند - نقطه حرکت می بایست منافع ملی ما باشد. اما از آنجا که ایران در خلا بسر نمی برد و کشور ما در دنیایی واقع شده که به میدانهای نفوذ و قدرت تقسیم شده است ، بطور اجتناب ناپذیر می بایست ملاحظه های جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیکی) را در تامین منافع ملی و تکوین سیاست خارجی دخالت داد.

هر فرد و جریانی که بدون در نظر داشت عامل های ژئوپلیتیکی بخواهد به سیاست خارجی بپردازد دچار اشتباهاتی جدی از این دست خواهد شد که یا یک قطب قدرت بین المللی را همچون موسسه خیریه ای می پندارد که دغدغه ای جز شکوفایی کشورهای دیگر ندارد؛ یا کل مشکلات سیاست خارجی را در بحران رابطه ایران و آمریکا خلاصه می کند ، یا بدنبال «دوستانی» در پهنه بین المللی برای کشور ما می گردد که نه از روی ناچاری ها و منافع خودشان بلکه صرفا بخاطر علاقه به ما ، برای ما سینه سپر کنند؛ و یا تمام حرکات سیاست خارجی آمریکا را ناشی از «تحریکات صهیونیستی» می داند؛ و یا اینکه در ارزیابی قدرت خودی تا بدان حد دچار زیاده روی می شود که برای کشور ما رسالت تغییر نظام بین المللی قابل می گردد و بدین ترتیب ایران را به ماجراجوییهای خطرناک می کشاند.

با توجه به این مسایل برای پرهیز از افتادن در دام خواست اندیشی ها و برای تدوین یک سیاست خارجی معقول و هم از جهت درک بهتر سیاست خارجی کشورهای دیگر ، بویژه ایالات متحده آمریکا توجه به برنامه های راهبردی (استراتژیک) قدرت های بزرگ ضروری است . بیان این نکته ضرور می نماید ، که پس از پایان جنگ سرد و مرحله نوین جهانی شدن سرمایه داری و کاربست نسخه های لیبرالیسم نو در جهان و از این رهگذر اهمیت و نقش روزافزون شرکت های فراملی در اقتصاد و سیاست جهانی ، این دیدگاه نیز طرح می شود که گویا دیگر دولت های بزرگ صنعتی در پهنه سیاست بین المللی کاره ای نیستند و نقش موثری ایفا نمی کنند، و سیاست ها نه در واحدهای ملی - دولتی بلکه در سطح شرکتهای فراملی اتخاذ میشود . لذا بحثهای مربوط به ژئوپلیتیک کهنه و بدور از منطق واقعیت های روز است ، به گمان ما گرچه مرحله نوین جهانی شدن سرمایه در ساختار تصمیم گیریها و مرکزهای قدرت جابجایی هایی پدید آورده اما هنوز به یک مرحله کیفیتا نوین فرا نرئیده و کشورهای بزرگ همچنان از منافع ملی و عام معین برخوردارند که با سیاستهای استراتژیک نظامی و سیاسی آن را دنبال می کنند؛ گرچه شرکتهای فراملی و منافع آنها این واحدهای تصمیم گیری ملی را با چالش روبرو ساخته است . ما امیدواریم که بتوانیم در آینده حد و مرز این چالش و وضعیت دقیق دخالت و نقش فراملی ها را در سیاست جهانی به بررسی بنشینیم .

نگاهی گذرا به دیدگاههای ژئوپلیتیک معاصر

سیاست گذاران و استراتژهای غرب تا کنون عمدتا با تکیه بر تئوریهای ژئوپلیتیک کوشیده اند سیاستهای قدرتهای بزرگ را طراحی کنند. باید اذعان داشت که این نظریه ها بر اندیشه و عمل نخبگان سیاسی غرب تاثیر جدی داشته است . آشنایی اهل اندیشه دیگر کشورها با این نظریه ها، به نوعی تجهیز به سلاحی است که علیه ملت های تحت ستم از سوی قدرتمندان جهان بکار گرفته میشود. ما در اینجا چند مورد از این نظریه ها را بررسی می کنیم تا با توجه به آنها بتوانیم اهمیت کنونی میهن مان را در عرصه سیاست جهانی

تحلیل نماییم و از این رهگذر راه کارهای مناسب تری برای تامین منافع ملی مان بیابیم .

در دوران جدید جغرافیدانان انگلیسی هالفورد مکیندر (۱) یکی از نام آورترین دست اندرکاران ژئوپلیتیک است. او نخستین تئوریهای ژئوپلیتیک را تدوین نمود ، که تا امروز در تدوین سیاست خارجی انگلستان و آمریکا بکار گرفته میشود. در میان نوشته های پر شمارش که به جغرافیا از دید سیاسی و تاریخی می پردازد، پیش از همه مقاله «**The Geographical Pivot of History**» که در مجله انجمن سلطنتی جغرافیای انگلیس چاپ شد، از خود تاثیر بر جای گذاشت . در اینجا او سیستم اروپا-آسیا را طرح نمود -که در آن میان «سرزمین قلب» (**Herzland**) قاره ای یعنی روسیه (شوروی) و قدرت دریایی که در آن زمان انگلستان بود- رویارویی پدید می آید. قدرتهای دریایی کنترل دریاهای آزاد و اقیانوس ها را در دست دارند و قدرتهای زمینی (قاره ای) که سرزمینهای اصلی اروپا-آسیا را تحت تسلط خود قرار می دهند رویاروی هم قرار می گیرند. او برای کنترل قدرتهایی که قصد چیرگی بر اروپا-آسیا را داشته باشند- بنظر او آلمان و روسیه از چنین ویژگی برخوردار بودند- یک دیپلماسی بازدارنده پیشنهاد می کرد، که با استفاده از آن همکاری بین آلمان و روسیه ناممکن می شد. از دیدگاه او چنانچه این دو کشور هر یک به تنهایی و یا در اتحاد با یکدیگر از چنان قدرتی برخوردار گردند که اروپا-آسیا را تحت کنترل درآورند با توجه به امکانات فنی و نیروی انسانی و مواد اولیه از چنان نیروی اقتصادی برخوردار خواهند شد که قدرتهای دریایی را توان رقابت با آنان نخواهد بود. چنانچه این قدرت زمینی از زیربناهای ارتباطی خوب ، راه آهن و جاده شوسه برخوردار باشد و نیاز مبرمی به راههای دریایی برای تجارت نداشته باشد، آسیب ناپذیر خواهد بود. او در راستای منافع امپراتوری انگلیس جهان را به بخشهایی با حساسیتهای مختلف تقسیم کرده بود و اعتقاد داشت هر قدرتی که بر سرزمین قلب حکومت کند، می تواند بر کل جهان حاکم باشد.

نظرات مکیندر تاثیر بسیاری در سیاست خارجی انگلستان برجای نهاد. این تاثیرات در کارکردهای سیاسی امپراتوری انگلیس در اروپا در اواخر سده نوزدهم و آغاز سده بیستم و از جمله در ارتباط با آلمان و روسیه و بعدها شوروی کاملا ملموس است .
بغیر از مکیندر، آلفرد ماهان (۲)، افسر آمریکایی ، که به پژوهش تاریخ نیروی دریایی پرداخته بود در تکوین نظریه های جغرافیای سیاسی معاصر نقش مهمی ایفا نمود. او در دو کتاب اصلی خود «تاثیر قدرت دریایی در جریان انقلاب و امپراتوری فرانسه (۱۷۸۳-۱۶۶۰)» و «تاثیر قدرت دریایی در طول تاریخ» دیدگاههایش را درباره جغرافیای سیاسی مطرح ساخت .

ماهان برتری های قدرت دریایی را در برابر قدرت زمینی (قاره ای) در صحنه سیاست جهانی مورد بررسی قرار داد. بنظر او تنها یک قدرت دریایی توانایی آن را دارد که به قدرت برتر جهانی بدل گردد. زیرا قدرت دریایی با توانایی های نظامی اش ، نقطه های استراتژیک دریاها را در جهان کنترل می کند و بدین وسیله بر اقتصاد قدرتهای زمینی تسلط می یابد. این نقطه های استراتژیک را که شریانهای اقتصادی جهان هستند ، تنگه ها ، کانالها و جزیره هایی تشکیل می دهند که در گوشه و کنار جهان پراکنده اند.(۳)
بازتاب عملی نظریات ماهان را در سیاستهای دریایی امپراتوری انگلیس در سده نوزده و آغاز سده بیستم و سیاستهای ایالات متحده آمریکا در جنگهای اول و دوم جهانی و دوران جنگ سرد میتوان مشاهده کرد. ایالات متحده آمریکا به یک حرکت کلی در راستای محاصره آن منطقه ای که مکیندر آن را «سرزمین قلب» نامیده بود - یعنی شوروی- دست یازید. جرج کنان سیاستمدار آمریکایی با توجه به نظرات مکیندر طرح ایجاد کمربندی بدور اتحاد شوروی را پیش کشید. بعدها طرح محاصره شوروی با ایجاد پیمانهای ناتو، سیتو و سنتو در جبهه های غرب، جنوب و شرق این کشور تحقق یافت.

امروزه نیز برغم پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد شوروی و انحلال پیمان ورشو، ایالات متحده آمریکا کماکان سیاستهای ژئوپلیتیکی خود را بر مبنای نظریات پیشگفته پی می گیرد و صاحب نظران علوم سیاسی در آمریکا نظیر کیسینجر، برژینسکی و هانتینگتون در کتابها و مقاله ها و سخنرانی های شان بر آن تاکید می ورزند. بازتاب این نظریه ها را بوضوح در این گفته کیسینجر می توان مشاهده کرد که «مشکل امنیتی غرب چگونگی اداره سرزمینی است که در مثلث بین لهستان ، افغانستان و ولادی وستوک واقع شده است . این همان مشکلی است که در چند ۱۰۰ سال گذشته وجود داشته است .» (۴)

ساموئل هانتینگتون در مقاله نه چندان معروف خود « **Americans changing strategic Interests** » که در مجله **Survival** در سال ۱۹۹۱ منتشر شد، دیدگاههایش را درباره اوضاع جهان ابراز داشت. او در این مقاله وضعیت کنونی ایالات متحده را با موقعیت انگلیس پس از دوران ناپلئون بناپارت و نظم سیاسی ای که بوسیله کنفرانس وین در سال ۱۸۱۵ زیر نظر مترنیک در اروپا بوجود آمده بود، مقایسه می کند. موضوعهای اساسی ای که او مورد بررسی قرار می دهد تعادل قوا (**Balance of Power**) و خلأ قدرت سرزمین قلب (**Power Vacuum in the Hertland**) (۵) است. بنظر او سدهای اساسی اعمال قدرت سیاسی آمریکا در اروپا-آسیا عبارتند از: ژاپن، روسیه، چین و آلمان. او برای جلوگیری از همکاریهای این کشورها با یکدیگر پیشنهادها را مطرح می کند:

- ۱- کنترل پیشگیرنده توان نظامی روسیه در اروپای شرقی
 - ۲- محدود کردن قدرت آلمان در اروپای جدید از راه مهار آلمان در ناتو
 - ۳- جلوگیری از توانمندی اتحادیه اروپا بعنوان یک نیروی اقتصادی همگون
 - ۴- کنترل ژاپن از راه تقویت پیمان نظامی آمریکا-ژاپن
 - ۵- پیشگیری از توان فزاینده چین از راه فشار به این کشور برای تحقق پلورالیسم سیاسی و چیرگی اقتصاد بازار در چین (۶)
- وزارت خارجه آمریکا در سالهای اخیر در راستای تحقق این پیشنهادها عمل کرده است. گسترش ناتو به سمت شرق بخاطر کنترل روسیه صورت می گیرد. پروفیسور یونکر استاد دانشگاه هایدلبرگ آلمان در مقاله ای بر سیاست کنترل آلمان از سوی نیروهای متفق در ناتو انگشت نهاده و آن را سدی برای آینده سیاسی آلمان بعنوان یک قدرت جهانی و اروپایی تلقی کرده است. (۷) قرارداد جدید آمریکا و ژاپن را هم در همین راستا میتوان ارزیابی کرد. قرارداد دفاعی ۱۹۷۴ آمریکا-ژاپن در سال ۱۹۹۶ بیک قرارداد تهاجمی تبدیل شد. کیفیت تهاجمی جدید این قرارداد مانعی اساسی بر سر همکاری های آینده ژاپن - روسیه و ژاپن - چین خواهد بود.

افزون بر دیدگاههای یاد شده، ساموئل هانتینگتون استاد کرسی سیاست دانشگاه هاروارد، نظریه جدید جغرافیای فرهنگی (**Geoculture**) را پیش کشیده است. (۸) دیدگاههای او در این زمینه برای نخستین بار در نشریه « **Foreign Affairs** » در تابستان ۱۹۹۳ منتشر شد. نظریه او را می توان ژئوپلیتیک استتار شده نامید. بنظر او تضادهای سیاسی که تا کنون شرقی - غربی و شمالی - جنوبی بودند، جای خود را به تضادهای فرهنگی می دهند، و این تضادها، ژرفش یافته و شکل های خشونت بارتتری بخود خواهد گرفت و تا حد جنگ میان آنها فراخواهد روید. فرهنگ های موجود بنظر او عبارتند از: فرهنگ غربی، فرهنگ اسلامی، فرهنگ چینی (کنفوسیوسی)، هندویی - آمریکای لاتینی و احتمالاً فرهنگ آفریقایی. هانتینگتون در بررسی هایش تا آنجا پیش می رود که حتی وقوع یک جنگ جهانی جدید را در اثر درگیری های فرهنگی ناممکن نمی داند.

او می گوید: « هسته اساسی نبرد آینده میان غرب از یکسو و اتحادی از کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی چینی از دیگر سو خواهد بود. اندیشه های غربی فردگرایی، لیبرالیسم، قانونیت، حقوق بشر، برابری، آزادی، دولت حقوقی، دموکراسی و آزادی تجارت و جدایی دین از دولت در دیگر فرهنگ ها از مقبولیت کمتری برخوردار است. تبلیغ این ایده ها از سوی فرهنگ غربی سبب می شود که دیگر فرهنگ ها در برابر آن حالت تدافعی اتخاذ کنند و آن را «امپریالیسم حقوق بشری» بنامند و برای دفاع به ارزش های کهنه خود تکیه کنند... درگیری میان این شش یا هفت فرهنگ بصورت بارزتری جلوه خواهد کرد. مدت بیشتری به درازا خواهد کشید و از درگیری هایی که میان گرایش های گوناگون درون هر یک از فرهنگ ها رخ می دهد، خشونت بارتر خواهد بود. جنگ های سخت میان گروه های فرهنگی گوناگون محتمل ترین و خطرناک ترین سرچشمه ی برخوردهای آینده در جهان است که می تواند تا مرز جنگ جهانی پیش رود.» (۹)

بنظر هانتینگتون مبارزه میان غرب و فرهنگ اسلامی - کنفوسیوسی بویژه شدت بیشتری خواهد گرفت، زیرا فرهنگ اسلامی و کنفوسیوسی مواضع آشتی ناپذیری در برابر غرب و ارزش های غربی نشان می دهند. او اقدامهای پیشگیرانه زیر را بنفع غرب در رویارویی با این دو فرهنگ مطرح می کند:

- ۱- پایه ریزی همکاری های همه جانبه و ژرفش پیوندها میان فرهنگ خودی (غربی) ، بویژه میان اروپای غربی و آمریکای شمالی .
- ۲- باید اروپای شرقی و کشورهای آمریکای لاتین را که به فرهنگ غرب نزدیک تر هستند به این فرهنگ پیوند زد.
- ۳- مناسبات با روسیه و ژاپن را باید مستحکم کرد و گسترش بخشید.
- ۴- از گسترش درگیری های منطقه ای میان فرهنگ ها تا حد درگیری های جهانی جلوگیری کرد.
- ۵- جلوی گسترش توان نظامی کشورهای اسلامی و چین را باید گرفت .
- ۶- از توان نظامی غرب با شتاب کمتری باید کاسته شود و از برتری نظامی غرب در جنوب غربی و شرق آسیا باید حمایت شود.
- ۷- از اختلافها و بحرانهای موجود میان کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی باید بهره گیری کرد.
- ۸- در میان هر یک از فرهنگ ها آن گروههایی را باید مورد پشتیبانی قرار داد که به ارزش ها و منافع غرب متمایل ترند.
- ۹- آن دسته از سازمانهای بین المللی را باید تقویت کرد که منافع و قالب ارزشی غرب را بازتاب می دهند و بطور همزمان می بایست همکاری کشورهای غیر غربی با این سازمانها را مورد پشتیبانی قرار داد.» (۱۰)

اگر پوسته ظاهری فرهنگی نظریات هانتینگتون را بخرائیم ، در زیر آن سیاستهای ژئوپلیتیکی مبتنی بر نظریه های مکیندر و ماهان بچشم می خورد که هدف استعمار نوین کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» از یکسو و به مهار کشیدن قطبهای فراورنده در گستره بین المللی یعنی اروپا، ژاپن ، روسیه و چین را از دیگر سو دنبال می کند. کماینکه خود وی نیز آشکارا گفته است : « اقتدار و حضور نظامی آمریکا ، دسترسی فیزیکی به بازارها و منابع جهانی را مورد حمایت قرار می دهد و به تثبیت محیط و شرایط منطقه ای کمک می کند. این امر لازمه جلوگیری از بحرانهای منطقه ای و یا تغییرات اقتصادی بحران آفرین می باشد. باید در نظر داشت که آمریکا برای انتقال ، حمل و نقل ملزومات مربوط به یک اقتصاد پیشرفته بشدت وابسته به هوا، فضا و دریا است . بیش از نیمی از واردات ایالات متحده از جمله نفت و درصدی از مواد معدنی مشخص همانند منگنز، کروم ، بوکسیت و پلاتین از خارج ایالات متحده باید از مناطق کنترل شده استراتژیک عبور کند. بنابراین حمایت مستقیم از این خطوط دریایی بعنوان یک نیاز جدی و مستلزم حضور نیروهای نظامی ایالات متحده است . اما حضور جهانی ایالات متحده صرفا محدود به تضمین دسترسی آزاد به دریا ، هوا و فضا نیست ... در عصر وابستگی متقابل ، یعنی زمانی که ایالات متحده بطور فزاینده ای وابسته به منابع و بازارهای خارجی است ، ایالات متحده به مناطق آرام و حتی مناطقی که در آن فاقد قدرت و منازعه منطقه ای است بعنوان منافع حیاتی و مستقیم می نگرد. بنابراین لازم است ایالات متحده اقداماتی را برای تامین منافع خود در مناطق مختلف به انجام رساند.» (۱۱)

پس از این بررسی فشرده از نظریه های معاصر جغرافیای سیاسی ، به اوضاع جهان پس از فروپاشی شوروی و وضعیت و اهمیت ایران در شرایط جدید جهانی و جایگاه میهن مان در سیاست بین المللی و برخورد ایالات متحده آمریکا با اوضاع منطقه ای که ایران در آن قرار دارد می پردازیم .

چهره جهان پس از جنگ سرد

جهان پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک کشورهای سوسیالیستی در اروپا چهره نوینی بخود گرفته است . با پایان گرفتن جنگ سرد و نظام دو قطبی ، دوره جدیدی در جهان کنونی آغاز شده است . نظام دو قطبی که با پیمان پالتا در سال ۱۹۴۵ و تقسیم جهان به منطقه های نفوذ ابرقدرت ها شکل گرفت ، در سال ۱۹۹۰ از میان رفت . جهانی که زیر فشار مغناطیس قدرت دو ابرقدرت به دو بخش تقسیم شده بود اینک با از بین رفتن یک قطب در دوره هرج و مرج پیش از استقرار نظام جدید بسر می برد. نشانه هایی که در دست است حکایت از آن دارد که نظام برجای مانده در خاکستر جنگ سرد ، که در آن آمریکا قدرت برتر است ، مربوط به **دوران گذار به نظامی چند قطبی** است . کیسینجر استراتژ آمریکایی در مورد نظام آینده معتقد است که کاروساز (مکانیسم) آن بیشتر به روابط سیستم های کشورهای اروپایی در قرن ۱۸ و ۱۹ شباهت خواهد داشت . نظم نوین بزعم وی بر ۶ ستون استوار خواهد بود: ایالات متحده آمریکا، روسیه ، اروپا، چین ، ژاپن و هند. (۱۲) در اینجا نکته مهم برای بحث حاضر نه تعداد

قطبهای شکل گیرنده بلکه تعدد آنها است.

حال پرسش این است که جای قطب آنگلو ساکسون (ایالات متحده - انگلیس) در این نظام چند قطبی کجاست؟ دولتمردان و سیاست پردازان آمریکایی بلافاصله پس از فروپاشی شوروی، موضوع نظم نوین جهانی را پیش کشیدند. جرج بوش رسماً با اعلام اینکه نظم نوین جهانی به معنای سرکردگی بی رقیب ایالات متحده آمریکا در جهان است، تلقی دولتمردان آمریکایی را از دگرگونی های جدید آشکار ساخت. او در برابر نمایندگان کنگره آمریکا گفت: «در هر جا که اعضای نظام بین الملل اصول، مقررات و رویه ها را نقض کنند، آمریکا حق دارد در صورت لزوم بزور متوسل شود، زیرا ایالات متحده تنها کشوری است که دارای چنین مسئولیتی است و توانایی ایفای آن را دارد.» (۱۳)

آمریکایی ها با این احساس که برنده اصلی نبرد میان نظام سرمایه داری جهانی و سوسیالیسم عملاً موجود، ایالات متحده آمریکا است، به تبیین نقش جدیدشان در جهان پرداختند. این احساس پیروزی را برژینسکی استراتژ معروف آمریکایی چنین بیان کرده است: «با بیان اینکه جنگ سرد بعنوان شکلی از جنگ تلقی می گردد، آشکار است که با اصلاحاتی باید تفسیر شود که در منازعه های بین کشورها مورد استفاده قرار می گیرد. یعنی پیروزی یک طرف و شکست طرف دیگر. این جنگ نیز با شکست یک طرف و پیروزی طرف دیگر یعنی ایالات متحده پایان پذیرفته است.» (۱۴)

ایالات متحده با شکست رقیبش، بصورت قدرت درجه اول جهان از نظر اقتصادی و نظامی در آمده. اقتصاد ایالات متحده در چند سال گذشته برغم دشواریهای فراوان از رشد برخوردار بوده است و وزن مخصوص آن در اقتصاد جهانی همچنان سنگین تر شده است. در حال حاضر یک چهارم تولید جهانی از آن آمریکا است. این کشور اکنون در سالهای پایانی سده بیستم از نظر اقتصادی و نظامی نسبت به دیگر قدرت های بزرگ جهانی یعنی اروپا، روسیه، چین و ژاپن از برتری بیشتری برخوردار است. این برتری ها سبب می شود که ایالات متحده در راستای برقراری سرکردگی بی رقیب بر جهان گام بردارد، تا منافع این کشور از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در منطقه های گوناگون حفظ شود و گسترش یابد. گرچه هنوز در این عرصه با چالش هایی جدی روبروست و نتوانسته جهان را به دنیایی تک قطبی تحت سروری خود بدل سازد.

بر بستر چنین وضعیتی، با آنکه حفظ استقلال کشورها ظاهراً آسان تر شده اما خطر دسیسه ها و توطئه های ایالات متحده و دیگر مراکز قدرت بین المللی که سایر کشورها را با خطر تجزیه و جنگ داخلی روبرو می سازد، افزایش یافته است. تقسیم دوباره بازار جهانی و ایجاد منطقه های نفوذ جدید همچنان برای آمریکا از اهمیت اساسی برخوردار است. خانم مادلین آلبرایت، وزیر خارجه آمریکا گفته است: «هدف مقدم می تواند این باشد که: علائق اقتصادی ایالات متحده را به تمامی جهان تسری بخشیم.» (۱۵)

تسری این علقه های اقتصادی با مقاومت رقیبان و کشورهایی که هدف توجه آمریکا هستند، روبرو می شود. از این رو ایالات متحده برای پیشبرد هدف هایش به قدرت نظامی تکیه می کند و از این جهت اهمیت فعالیتهای ژئوپلیتیکی برای آمریکا ده چندان میشود. از همین رو است که آمریکا در سومالی و هائیتی و بالکان (بوسنی) مستقیماً دخالت می کند؛ در خلیج فارس آتش «جنگ نفت» را برمی افروزد؛ طرح داماتو و برتون - هلمز را علیه ایران، کوبا و لیبی به اجرا می گذارد؛ با ژاپن قرارداد جدید نظامی می بندد که قرارداد پیشین را از حالت دفاعی به تهاجمی بدل می کند؛ در مرکز آفریقا، کنگو، رواندا و دیگر کشورها را از حوزه نفوذ فرانسه خارج می سازد (البته با یاری انگلیس)، و در افغانستان به طالبان یاری می رساند؛ در خلیج فارس با کشورهای کوچک و بزرگ منطقه قرارداد نظامی می بندد و ناوگان عظیم اش را تقویت می کند و با کشورهای آسیای مرکزی دست به تمرین نظامی مشترک می زند، کوفی عنان را به مسند ریاست سازمان ملل می نشاند و با تغییرات در رهبری ناتو به رغم فشارهای متحدان اروپایی بویژه فرانسه مخالفت می ورزد. با آنچه که گفته شد در اینکه ایالات متحده در شرایط کنونی جهان، قدرتمندترین کشور جهان است نمیتوان تردیدی روا داشت. اینک نگاهی کوتاه به موقعیت ایران در جهان می اندازیم.

اهمیت جغرافیای سیاسی ایران در جهان و منطقه

ایران در دوران جنگ سرد به دو دلیل از اهمیتی اساسی در صحنه سیاست جهانی و از نظر مسایل ژئوپلیتیک برخوردار بود: نخست به دلیل هم مرزی با اتحاد شوروی و دوم بدلیل نفت خلیج فارس. این دو پدیده ژئوپلیتیکی ایران را از چنان اهمیتی برخوردار ساخت که پس از پیروزی انقلاب بهمن، کیسینجر زمانی گفته بود، چنانچه ایران به بلوک شرق متمایل گردد تناسب نیروها در سطح جهان برای همیشه بنفع شوروی تغییر خواهد کرد.

سیاست آمریکایی ها در قبال حکومت شاه و سپردن وظیفه ژاندارمی منطقه خلیج فارس و بعضا خاورمیانه به او از سوی نیکسون - کیسینجر، در واقع به سبب اهمیت ژئوپلیتیک ایران بود. پایان جنگ سرد نه تنها از اهمیت ژئوپلیتیک ایران نکاست - آنچنان که در آغاز دهه ۹۰ گمان می رفت - بلکه حتی بر آن افزود. بنظر ما این اهمیت افزون یافته را می توان در چند مورد زیر برشمرد:

۱- مساله کنترل روسیه و از این طریق کنترل «جزیره جهانی» از سوی آمریکا که همچنان در گستره مسایل ژئوپلیتیکی از اهمیتی چشم افزا برخوردار است و ایران در این زمینه می تواند نقش بزرگی ایفا کند.

۲- مساله کنترل انرژی (نفت و گاز)؛ افزون بر نفت و گاز خلیج فارس، نفت و گاز دریای خزر و کشورهای حاشیه آن در آسیای مرکزی و قفقاز هم مطرح است و ایران تنها کشوری است که با هر دوی این منطقه های استراتژیکی مرز دارد.

۳- مساله جاده ابریشم و نقشی که ایران در زمینه اتصال اروپا و آسیا از راه زمینی ایفا می کند. این نقش سبب می شود که در صورت شکل گیری همه جانبه جاده ابریشم، قدرت های دریایی، نظیر انگلیس و آمریکا کارایی نظامی - دریای شان را بطور نسبی در زمینه کنترل کشورهای آسیایی و اروپایی از کف بدهند و اروپا قاره ای - بجز انگلیس - همراه با آسیا از یک موقعیت برتر و غیر قابل کنترل از سوی آمریکا و انگلیس برخوردار گردند.

می کوشیم هر یک از این موارد را بیشتر توضیح دهیم:

۱- کنترل امپراتوری روسیه - و پس از انقلاب اکتبر اتحاد شوروی - همواره از سده نوزدهم تا کنون یکی از اساسی ترین دل مشغولی ها قدرت های رقیب اروپایی و بعدها آمریکایی بوده است. روسیه که یک کشور قاره ای اروپایی - آسیایی است، چگونگی عملکردش در سده های اخیر همواره کشورهای هم مرز اروپایی و آسیایی اش را بخود مشغول می داشته است. جنگ فرانسه (ناپلئون)، ژاپن، آلمان (دو جنگ اول و دوم جهانی) و بعدها جنگ سرد همه بر بستر همین اهمیت ژئوپلیتیکی روسیه و شوروی انجام گرفت. بیهوده نیست که بعضی از اندیشمندان ژئوپلیتیک جهان، روسیه را **Herzland** یعنی سرزمین قلب نام گذاشته اند. امپراتوری روسیه در سده نوزدهم در جنوب، شرق و غرب مرزهایش همواره در اندیشه گسترش بوده و این گسترش طلبی که در جنگ های دوگانه ایران و روس بر ضد ایران تبلور یافت گریبان ملت ما را هم گرفت و صدها هزار کیلومتر مربع از خاک ایران به تصرف روسیه درآمد و بخش های بزرگی از آن جدا شد. هنگامی که این افزون طلبی روسیه با سیاست های استعماری و امپریالیستی دیگر قدرتهای اروپایی نظیر انگلیس، فرانسه، ایتالیا و آلمان که آنها هم چنین تمایلاتی را در سر می پروراندند روبرو می شد، کار به جنگ می کشید. پس از پیروزی انقلاب اکتبر افزون بر مسایل ژئوپلیتیکی در ارتباط با روسیه (اتحاد شوروی)، مساله کنترل کشوری که داعیه نابودی سرمایه داری جهانی را طرح می کرد نیز پیش آمد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی با آنکه روسیه از جهت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ناتوان شده است اما همچنان به مثابه یکی از قدرتهای بزرگ بویژه از نظر نظامی مطرح است. کشوری که در محدوده امپراتوری سابق اش خود را صاحب منافع استراتژیکی و ژئوپلیتیکی می داند و با توجه به پتانسیل فنی، علمی و نظامی و اقتصادی می تواند در آینده ای نه چندان دور یکی از قدرتهای چندگانه جهانی باشد، بویژه آمریکا را که به منطقه های نفوذ روسیه در آسیای میانه و قفقاز چشم دوخته، به مبارزه جویی می طلبد. محدود کردن منطقه های نفوذ روسیه یکی از سیاستهای اساسی راهبردی ایالات متحده و دیگر قدرتهای بزرگ، از جمله اتحادیه اروپا و انگلیس است. ایران از جمله از رهگذر این سیاست راهبردی برای ایالات متحده و قدرتهای بزرگ جهانی اهمیت می یابد. در دوران جنگ سرد ایران در سیاست غرب و ایالات متحده از جایگاهی ویژه برای جلوگیری از گسترش

نفوذ شوروی به جنوب و شرق برخوردار بود. پس از جنگ سرد ایران از نظر سیاستهای راهبردی آمریکا و اروپا جایگاهی است برای رسوخ به منطقه نفوذ سنتی روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز و در صورت امکان حتی تجزیه خود روسیه. ایالات متحده و انگلیس تلاش می کنند روابط شان را با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز مستحکم سازند. ایجاد پیوندهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی با کشورهای این منطقه بخشی از استراتژی جدید ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد است. در این استراتژی ازبکستان، قزاقستان و جمهوری آذربایجان نقش عمده ایفا می کنند.

چرا که بنا به ملاحظه های ژئوپلیتیکی نفوذ ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز و کاهش قدرت روسیه در منطقه نفوذش سبب می شود که تعادل نیروها در سطح جهانی بیش از پیش بنفع آمریکا تغییر یابد و از این رهگذر در دیگر منطقه ها و از جمله خلیج فارس و خاورمیانه نیز آمریکا به وزنه سنگین تری بدل گردد. قفقاز همانند آسیای مرکزی یکی از منطقه هایی است که ایالات متحده در چالش استراتژیکی و ژئوپلیتیکی با روسیه می کوشد در دوره پس از جنگ سرد در آن نفوذ نماید. گرجستان، ارمنستان، چین و آذربایجان هریک به سهم خود در این بازی استراتژیکی نقش دارند. امپراتوری روسیه که در جنگهای آغاز سده نوزدهم با پیروزی بر ایران توانست این بخش ها را از ایران جدا کند، پس از نزدیک به دو سده با چالش بزرگی روبرو شده است. ایالات متحده و انگلیس می کوشند با نفوذ در بخش های سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشورها، در عین آنکه این کشورها را از روسیه دور می کنند، خود جای روسیه را در این کشورها پر کنند. نمونه بارز این بازی ژئوپلیتیکی، حکومت باکو است. حیدر علیف در ترک منطقه نفوذ مسکو و قرار گرفتن در منطقه نفوذ آمریکا بیش از همه هم پالکی های قفقازی و آسیای میانه ای اش، یعنی دیگر همکاران سابق اش در هیات سیاسی حزب کمونیست شوروی علاقه نشان می دهد و خود را به آب و آتش می زند. میهن ما به سبب نزدیکی با قفقاز و آسیای مرکزی و بعنوان تنها کشوری که این منطقه ها را با خلیج فارس و دریای آزاد پیوند می دهد، اهمیت ویژه ای می یابد. افزون بر این عامل ژئوپلیتیکی، پیوندهای کهن فرهنگی، قومی، تاریخی و تمدنی ایران با این منطقه ها، در معادله چند جانبه قفقاز، آسیای مرکزی، روسیه، آمریکا، انگلیس و اروپا، به ایران نقش ویژه ای می بخشد. اینکه ایران در این معادله سنگینی خود را در کدام طرف بگذارد، کفه ترازو به آنسو سنگین تر خواهد شد.

مسلم این است که ایران در هر دو منطقه دارای منافع حیاتی و استراتژیکی است؛ نه از آن جهت که بسیاری از این کشورها در زمانهای نه چندان دور بخشی از میهن ما را تشکیل می دادند و تعدادی از آنها جزئی از تمدن ایرانی بوده اند- آنگونه که برخی از صاحب نظران مطرح می کنند-، بلکه به سبب منافع ملی ایران در جهان کنونی که مساله ای کاملاً روزآمد است. در وضعیت ژئوپلیتیکی پیچیده قفقاز و آسیای میانه، باید بررسی کرد که منافع ملی ایرانیان در کدام سمت و سو بیشتر تامین می شود. بنظر ما، در عین آنکه باید تلاش کرد که آمریکا به یکه تاز در آسیای مرکزی و قفقاز بدل نشود، باید کوشید تا نیروی دیگری نیز به قدرت برتر در منطقه بدل نشود. این تعادل اولاً در راستای منافع ملت های آسیای مرکزی و قفقاز، دوم در راستای منافع استراتژیکی ایران باید سمت و سو پیدا کند و به همگرایی بیشتر میان ایران و آنها بدل شود. کاهش نفوذ طرف های اصلی این دعوا یعنی آمریکا- انگلیس و روسیه بنفع این ملتها و ملت ایران خواهد بود، از همین رو، ایران بدون آنکه بخواهد طرف آمریکا و یا روسیه را در جدالهای ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی در این منطقه بگیرد، باید در هر مورد مشخص با بررسی اوضاع ببیند که منافع کوتاه مدت و دراز مدت کشور ما در مخالفت و یا موافقت با مواضع این دو کشور چگونه تامین می شود. به همین علت ما یک سیاست بی طرفانه فعال را در این مورد پیشنهاد می کنیم، تا بتوان یک موازنه متعادل در منطقه تدارک دید. بدون شک هم ایالات متحده و هم روسیه خواهان آنند که ایران در بلوک آنها قرار بگیرد. بنظر ما چنانچه چنین اتفاقی روی دهد، از جالب توجه بودن ایران از نظر استراتژیکی و ژئوپلیتیکی بشدت کاسته خواهد شد. بر این نکته باید تاکید کرد که با توجه به اینکه روسیه در موقعیت ضعیف تری نسبت به ایالات متحده قرار دارد ایران می تواند برای گرفتن امتیازهای بیشتر به روسیه گوشه چشم بیشتری نشان دهد. بی تردید بدون رابطه دیپلماتیک با آمریکا سامان بخشی چنین سیاستی ممکن نیست. زیرا بدون رابطه دیپلماتیک، اطلاع دقیق از جزئیات مقاصد آمریکا در این موارد و حد انعطاف دیپلماسی این کشور در

موارد مطروحه ممکن نخواهد بود، بدون رابطه سیاسی با این کشور امکان مانور در برابر خواستها و مقاصد اروپا و روسیه هم وجود نخواهد داشت .

۲- کنترل منابع انرژی (نفت و گاز)

تامین انرژی ارزان برای کشورهای صنعتی و ادامه رفاه این کشورها برایشان امری حیاتی است . نفت تا کنون و گاز در آینده نه چندان دور مهمترین منابع تامین سوخت در جهان بوده و خواهد بود. جریان بی وقفه این کالاها بسوی کشورهای صنعتی که چرخ های صنایع و حمل و نقل را می چرخاند، یک مساله استراتژیکی برای آنهاست ، با توجه به اینکه بیشتر این کشورها وارد کننده نفت و گاز هستند. هر وقفه جدی در کار ارسال این کالاها ضربه نابود کننده ای به اقتصاد کشورهای صنعتی خواهد زد. در گزارش شورای روابط خارجی ایالات متده می خوانیم: « جریان نفت برای شکوفایی اقتصادی جهان تا آینده ای قابل پیش بینی همچنان حیاتی خواهد بود.» (۱۶)

در تامین این نیاز عمومی همه کشورهای بزرگ صنعتی منافع مشترک دارند. اما در همان حال برای آنکه کدام کشور صنعتی و یا کدام قطب جهانی کنترل منابع نفت و گاز را در دست داشته باشد مبارزه ای آشکار و نهان بین این کشورها و قطب ها درگیر است. ایالات متده آمریکا بعنوان نیرومندترین کشور صنعتی جهان می کوشد نقش کنترل گر اصلی را در گستره انرژی نفت و گاز داشته باشد تا بتواند سرکردگی خود را در میان رقیبان تامین و تثبیت کند. از همین رو کنترل منابع نفت و گاز جهان یکی از رکن های بنیادین استراتژی جهانی آمریکا را تشکیل می دهد. جنگ ایالات متده و متحدانش علیه رژیم عراق و حضور گسترده نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس را باید در این چارچوب ارزیابی کرد. در مورد اهمیت خلیج فارس از این لحاظ در گزارش یاد شده آمده است: « همه روسای جمهور آمریکا از دوران ریچارد نیکسون به این سو اذعان کرده اند که تضمین امنیت و ثبات خلیج فارس برای منافع آمریکا یک امر حیاتی است.» (۱۷)

پس از فروپاشی شوروی و رویدادهای آذربایجان و گرجستان جرج بوش رییس جمهوری آن زمان آمریکا در یک اظهار نظر رسمی اعلام داشت که: « آمریکا برای دستیابی به انرژی هیچ حوزه نفوذی را برسمیت نمی شناسد». در اینجا منظور وی حوزه نفوذ روسیه است و رویدادهای سیاسی ، اقتصادی سالهای اخیر تاییدی است بر این نظر. دولت آمریکا و کنسرنهای نفتی آن با تمام نیرو می کوشند جای پای استواری در کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی پیدا کنند و از رویارویی با روسیه هم هیچ شکی بدل راه نمی دهند . آمریکا به هر وسیله ممکن می کوشد کنترل نفت و گاز منطقه دریای خزر را بدست گیرد و با توجه به این که کنترل بخش عمده نفت و گاز خلیج فارس را هم در دست دارد به یکه تاز این عرصه بدل شود. ایران تنها کشوری است که این دو منطقه فوق حساس از نظر ژئوپلیتیک را بهم پیوند می دهد و بهمین سبب در مرکز توجهات همه کشورهای که به نوعی در کنترل منابع نفت و گاز جهان منافع دارند، قرار می گیرد. روسیه ، ژاپن ، اتحادیه اروپا، آمریکا، انگلیس و چین که بازیگران عمده جهان در سده بیست و یکم خواهند بود، مستقیم و غیر مستقیم با کنترل منابع نفت و گاز درگیرند. و ایران به سبب موقعیت جغرافیای سیاسی اش در مرکز این درگیری قرار دارد.

منابع ذخیره نفت کشف شده در جهان در سال ۱۹۹۶ بدین قرار است :

منطقه	میلیارد بشکه
اروپای غربی	۱۵/۶
آفریقا	۷۳/۲
خاورمیانه	۶۵۹/۶

آمریکای لاتین	۱۲۸/۶
کانادا	۴/۹
آمریکا	۲۹/۶

جمع این منابع کشف شده ۱۰۰۷/۵ میلیارد بشکه نفت است. (۱۸)

منابع شناخته شده کشورهای حوزه خلیج فارس در سال ۱۹۹۶ به ترتیب زیر است:

کشور	میلیارد بشکه
قطر	۹۸/۱
کویت	۳/۷
عربستان	۲۵۸/۷
عراق	۱۰۰
ایران	۸۸/۲

جمع منابع کشف شده این حوزه ۶۴۲/۷ میلیارد بشکه نفت است؛ یعنی چیزی حدود ۵۶٪ کل منابع شناخته شده جهان. (۱۹) ایران بیشترین ساحل را در خلیج فارس دارد، پرجمعیت ترین و نیرومندترین کشور در میان کشورهای منطقه است و تنها کشوری از میان آنهاست که با دریای خزر و کشورهای ساحلی آن پیوند جغرافیایی دارد. با کشف گسترده نفت و گاز در دریای خزر و حاشیه آن اهمیت ایران در صحنه شطرنج جهانی بصورت چشمگیری افزایش یافته است.

در ۳ کشور آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان منابع نفت و گاز بزرگی کشف شده. با این اکتشافات دریای خزر و حاشیه آن به یکی از مناطق مهم نفت خیز جهان بدل شده است. در ترکمنستان تا کنون حدود ۱۵/۵ بیلیون فوت مکعب گاز و ۶/۳ میلیارد بشکه نفت کشف شده است. ازبکستان نیز دارای منابع نفت و گاز است. میزان تولید نفت این کشور در سال ۱۹۹۵ روزانه ۱۶۰۰۰۰ بشکه بود. ذخیره گاز ازبکستان حدود ۵۴۰۰ میلیارد متر مکعب برآورد می شود. در جمهوری قزاقستان منابع نفتی ای معادل ۹۰۰ میلیون تن کشف شده. ذخیره گاز این جمهوری حدود ۱۷۰۰ میلیارد متر مکعب است. مطابق آمار موجود جمهوری آذربایجان بین ۱۵۰۰ تا ۷۰۰۰ میلیارد متر مکعب و قرقیزستان حدود ۳۱۵ میلیارد متر مکعب گاز است. (۲۰) ذخیره نفتی دریای خزر حدود ۳۰ میلیارد بشکه حدس زده می شود که وضعیت مالکیت این ذخایر همچنان در پرده ای از ابهام قرار دارد. ۵ کشور حاشیه ای دریای خزر برداشت یکسانی از وضعیت حقوقی این ذخیره ها ندارند. ایالات متحده و متحدان غربی اش بویژه انگلیس بوسیله شرکتهای نفتی شان با تمام توان می کوشند بر ذخیره های نفت و گاز کشورهای یاد شده چنگ بیندازند. و روسیه را بنوعی دور بزنند و دستهای این کشور را از این منابع عظیم کوتاه نمایند. قراردادهای پرشماری که تاکنون از سوی شرکتهای آمریکایی و انگلیسی با این کشورها بسته شده نشانگر جدیت آمریکایی ها در تحقق این خواست است. توجه استراتژیک ایالات متحده به این کشورها را می توان از این اظهارنظر بیل وایت، معاون وزیر انرژی آمریکا

دریافت که می گوید: « ما باید از کجا نفت تهیه کنیم : کالایی را که مدام بدان نیاز بیشتری پیدا می کنیم . پاسخ من این است : از نیم کره غربی ، ایالات متحده و آسیای میانه ». (۲۱)

ایالات متحده برای ایجاد جهان تک قطبی و یا سرکردگی در جهان چند قطبی به کنترل نفت و گاز جهان نیازمند است ؛ زیرا کنترل نفت و گاز در مهار قطب های رقیب ، بویژه اروپا و ژاپن در شرایط احتمالی اختلاف منافع جدی ، نقشی اساسی ایفا خواهد نمود. باید توجه داشت که ژاپن همه ی نفت و گاز مورد نیازش را از خارج وارد می کند و اروپای غربی حدود ۹۰٪ نفت و گاز مصرفی اش وارداتی است . از اینرو می توان به اهمیت این کالاها در تداوم زندگی صنعتی این کشورها پی برد.

ایران به چند دلیل از اهمیتی ویژه در گستره مسایل کنترل نفت و گاز برخوردار است:

۱- ایران در حدود ۱۰٪ کل ذخایر شناخته شده نفت جهان را داراست و دومین صادر کننده نفت جهان بعد از عربستان سعودی است و بعد از روسیه دومین ذخایر گاز جهان را دارد.

۲- ایران بزرگترین ، نیرومندترین و پرجمعیت ترین کشور منطقه خلیج فارس ، آسیای میانه و قفقاز است و بیشترین ساحل را با خلیج فارس که ۶۵٪ کل ذخایر نفتی کشف شده جهان در آن منطقه واقع است ، دارد.

۳- ایران تنها مکانی است که آسیای میانه ، دریای خزر و خلیج فارس را با کوتاه ترین مسیر به یکدیگر متصل می کند و می تواند کوتاه ترین و به صرفه ترین راه عبور نفت و گاز آسیای میانه و دریای خزر باشد.

بنا به دلیل های بالا ، ایالات متحده آمریکا، انگلیس، اروپا و روسیه یعنی بازیگران اصلی در عرصه نفت و گاز جهان که از اهمیت ایران بیش از بسیاری از ایرانیان باخبرند، برای چگونگی مناسبات شان با ایران و نقشی که کشور ما در دگرگونی تعادل نیروها به نفع هر یک از بازیگران می تواند ایفا کند، حساسیت نشان می دهند. بنظر ما منافع ملی ایرانیان ایجاب می کند که با دقت نظر همه سویه از این موقعیت ویژه جغرافیایی ، سیاسی - اقتصادی سود جسته شود و از آن بهره گیری گردد. بدون شک منافع ملی ایرانیان با سیاست سلطه جویانه آمریکا برای تک قدرتی شدن و تلاش هایش برای کنترل نفت و گاز در این راستا تضاد دارد. اما این موضوع که ایران سر ستیز با آمریکا نخواهد داشت و در بلوک بندی ها علیه آمریکا شرکت نخواهد جست ، شاید امکانی فراهم آورد، تا وضعیت مناسب تری برای بهره گیری از موقعیت ژئوپلیتیکی کنونی ایران برای مردم این سرزمین بدست آید. **عبور نفت و گاز آسیای میانه و جمهوری آذربایجان از مسیر ایران می تواند منافع بزرگی برای ملت ایران در پی داشته باشد.** در این زمینه منافع روسیه با منافع ما همسو نیست و به گمان ما آمریکایی ها، در صورت بی طرفی ایران ، به سبب تضاد منافع شان با روسها ، با چنین امری سر مخالفت نخواهند داشت . در عین مخالفت ایران با تلاش های تک قطبی آمریکا و همسویی با روسیه و اروپا در برخی از عرصه ها ، در این مورد معین منافع ملی ما با منافع استراتژیک روسیه همخوان نیست و ایالات متحده چنانچه منافع ملی ما را مد نظر قرار دهد ، می توان درباره به همکاری های معین با آمریکا در این زمینه به اندیشه و بررسی نشست. این فکر که منافع ایران با اروپا ، انگلیس، روسیه و آمریکا در همه عرصه ها و زمینه ها تضادمند و یا هماهنگ است ، اندیشه خام ، نادرست و غیر ملی و در واقع شیوه یا سیاه سیاه ، یا سفید سفید است که در سیاست ما را دچار بن بست های جدی خواهد ساخت. ایرانیان می توانند در مورد معین بررسی کنند و بر پایه منافع استراتژیک و ژئوپلیتیک ببینند که هماهنگی و همگامی با کدام یک از قطب ها و نیروها به سود و یا بزیان منافع ملی ماست . این همان شیوه برخوردی است که هر یک از کشورهای بزرگ هر روزه در حال انجام آند و می توان گفت که دوست و دشمن ابدی برای ملت ما وجود ندارد.

مساله احیای جاده ابریشم و نقش ایران در آن

احیای جاده ابریشم بنظر ما به معنای اتصال اروپا و آسیا از راه زمینی - راه آهن و شوسه - است . احیای جاده ابریشم در چند سال اخیر بصورت جدی از سوی دولت های گوناگون اروپایی و آسیایی مطرح شده ، و طرفداران پرو پا قرصی در شماری از این کشورها پیدا کرده است. آنچه که در نشریه ها و نوشته ها پیش کشیده می شود، بیشتر جنبه اقتصادی این موضوع را برجسته می کند، اما واقعیت این است که احیای جاده ابریشم به مفهومی که در بالا از آن یاد شد دارای اهمیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی بسیار جدی است که باید در بستر منافع استراتژیکی قطب های جهانی قدرت از یکسو و قدرتهای منطقه ای از دیگر سو مورد بررسی قرار گیرد. فروپاشی اتحاد شوروی این امکان را فراهم ساخته است که بخش های مختلف اروپا و آسیا از راه زمینی بهم متصل شود؛ امکانی که به سبب جهان دو قطبی با دشواری روبرو بود. کنترل راه های دریایی از دیرباز همواره یکی از شکل های اعمال قدرت در جهان بوده است . انگلیسی ها، آمریکایی ها، روس ها و فرانسوی ها در تاریخ جدید، با ایجاد قدرتهای بزرگ دریایی برای کنترل این راه های آبی و بویژه مناطق کلیدی و حساس راه های دریایی ، به تلاشی تب آلود دست یازیده اند. این منطقه های حساس عبارتند از :

- ۱- بندر ولادی واستوک در اقیانوس کبیر که روسیه بر آن کنترل دارد
 - ۲- بندر کام ران بی در اقیانوس کبیر که ویتنام بر آن کنترل دارد
 - ۳- جزیره دیه گو گارسیا در اقیانوس هند که در کنترل آمریکایی ها است
 - ۴- بندر کیپ تاون در اقیانوس هند و اطلس که آمریکایی ها بر آن کنترل دارند
 - ۵- تنگه هرمز در خلیج فارس که آمریکا و ایران بر آن کنترل دارند
 - ۶- باب المندب که در کنترل فرانسوی ها است (جیبوتی)
 - ۷- کانال سوئز که آمریکا، مصر و اسرائیل بر آن کنترل دارند و از مسیرهای مهم کشتی های نفت کش است
 - ۸- تنگه بسفر و داردانل بین دریای سیاه و مدیترانه که آمریکا و ترکیه بر آن ها کنترل دارند. این گذرگاههای آبی تنها راه گذر روسیه به دریای مدیترانه اند . بر بسفر پل بسته اند و پل جدیدی بر روی داردانل نیز بسته می شود.
 - ۹- بندر نوروسیسک ، دریای آزوف به دریای سیاه که در کنترل روسیه است و هم مسیر بسفر و داردانل است
 - ۱۰- تنگه جبل الطارق در دهنه غربی ورود به مدیترانه و اقیانوس اطلس که در کنترل انگلیسی ها است
 - ۱۱- جزیره باهاماس در اقیانوس اطلس که انگلیسی ها بر آن کنترل دارند
 - ۱۲- جزیره مالویناس بین اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر در جنوب آمریکای لاتین که در کنترل انگلستان است
 - ۱۳- بندر پاناما - که اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر را به هم وصل می کند و آمریکای لاتین را از آمریکای شمالی جدا می کند و راه دریایی اروپا به اقیانوس کبیر را کوتاه می کند- ، در کنترل آمریکایی هاست .
 - ۱۴- جزیره هاوایی که در کنترل آمریکاست
 - ۱۵- بندر آرخانگلسک در شمال روسیه که روسیه را از راه شمال به اقیانوس اطلس و اروپا مرتبط می کند. این بندر اهمیت تجاری ندارد زیرا ۶ ماه از سال بعلت یخبندان قابل استفاده نیست . این بندر در کنترل روسیه است .
 - ۱۶- حد فاصل میان شهر مالمو در سوئد و کپنهاگ (دانمارک) که دو دریای شمال و شرق را به یکدیگر وصل می کند و تنها راه خروجی بندر سن پترزبورگ (روسیه) به آبهای آزاد از این تنگه می گذرد. دانمارک و سوئد بر روی آن پلی ساخته اند، تنگه را سوئدیهها کنترل می کنند و در واقع از طریق ناتو در کنترل آمریکایی هاست .
- از این ۱۶ نقطه کلیدی و حساس جهانی ۸ مورد آن کاملا و یا بعضا در کنترل آمریکا، ۳ مورد آن در کنترل انگلیسی ها ، یک مورد در کنترل فرانسویها ، یک مورد در کنترل ویتنامی ها و ۳ مورد در کنترل روسها قرار دارد. آشکار است که آنگلساکسونها (آمریکا

و انگلیس) با ۱۱ مورد از ۱۶ مورد اکثریت مطلق این نقطه های کلیدی راههای آبی را در کنترل نظامی خود دارند. و اگر در نظر بگیریم که از ۳ مورد تحت کنترل روسها ، ۲ مورد آن یعنی آرخانگلسک (بعلت یخبندان ۶ ماهه) و ولادی واستوک (بعلت دوری آن از اروپا و آفریقا) از اهمیت چندانی برخوردار نیستند ، در آنصورت پی می بریم که دو کشور آمریکا و انگلیس قدرتهای برتر و مطلق حاکم بر اقیانوسها و دریاها هستند، جالب اینجاست که با توجه به پل هایی که بر سر راه بندر سن پترزبورگ و تنگه بسفر و داردانل از طرف آنگلو ساکسونها (و یا به یاری آنها) بسته شده، روسیه در مواقع اضطراری تقریبا به آبهای آزاد راه نخواهد داشت. زیرا تخریب پلها این راهها را خواهد بست . در چنین صورتی نزدیک ترین راه دستیابی روسیه به آبهای آزاد جهان ، خلیج فارس و سرزمین ایران خواهد بود.

با توجه به اهمیت راههای دریایی برای حمل و نقل کالاهای استراتژیک و تامین مقاصد سیاسی و اقتصادی قدرتهای بزرگ ، کنترل این راهها نقشی راهبردی در سیاستهای این کشورها داشته است . در دوران جنگ سرد بویژه آمریکایی ها و انگلیسی ها بر منطقه های کلیدی و راههای دریایی چیرگی نشان می دادند و با شوروی بر سر آن به تقابل می پرداختند . پس از جنگ سرد که میدان از رقیب روسی تقریبا خالی شده ، آمریکا و انگلیس بمتابه قدرتهای اصلی کنترل بر دریاها باقی مانده اند. احیای جاده ابریشم سبب خواهد شد که کنترل بر راههای دریایی و نقطه های کلیدی یاد شده ، اهمیت خود را ازدست بدهد و یا کم اهمیت گردد؛ و این خود بر قدرت برتر آنگلو ساکسونها در جهان کنونی تاثیری منفی خواهد بخشید. یکی از مهم ترین نقطه های اتصال جاده ابریشم ، ایران است . این که کشور ما نزدیک ترین راه اتصال اروپا به آسیا در مجموع خود و آسیای میانه و قفقاز است بر اهمیت ژئوپلیتیکی ایران در زمینه احیای جاده ابریشم می افزاید. بیهوده نیست که در مراسم اتصال راه آهن ایران به ترکمنستان ده ها نفر از رهبران کشورها شرکت کردند و این رویداد به مثابه یک رویداد بزرگ در رسانه های گروهی جهان بازتابی گسترده یافت . افزون بر حمل و نقل ارزان تر و پر شتاب تر کالاها میان آسیا و اروپا و ایجاد پیوندهای نزدیک تر این دو قاره به هم ، احیای جاده ابریشم برای کشورهای قرار گرفته در مسیر، امکان مساعدی برای رشد و توسعه اقتصادی پدید خواهد آورد. این نکته را نباید از نظر دور داشت که دو منطقه آنگلو ساکسونی انگلیس و آمریکا که جز از راه دریا با این دو قاره پیوند ندارند (کانال مانش در مجموع از چنان وضعیتی برخوردار نیست که بتواند بعنوان یک راه اساسی زمینی انگلیس را به قاره اروپا وصل کند) و بمتابه قدرتهای برتر دریایی شناخته می شوند ، در احیای جاده ابریشم از نظر ژئوپلیتیکی ذی نفع نیستند، بویژه آنکه نزدیکی دو قاره اروپا و آسیا که با یک زیربنای محکم اقتصادی و فنی که از راه احیای جاده ابریشم حاصل می شود و هر دو قاره را نیرومندتر خواهد ساخت ، چندان مطلوب آمریکا و انگلیس نیست . باید در نظر داشت که چین ، روسیه ، هند ، کشورهای آ. س. آن و اتحادیه اروپا (بغیر از انگلیس) کشورهای نفتی حوزه خلیج فارس و کشورهای آسیای میانه و قفقاز در حوزه پیوندهای ساختاری برآمده از احیای جاده ابریشم قرار دارند و این نیروی عظیمی است که در آینده می تواند قدرت برتر کنونی ایالات متحده و متحد بی چون و چرای آنگلو ساکسونی اش ، یعنی امپراتوری انگلیس را به چالش بطلبد. با توجه به این موضوع که ایران در مرکز اتصال این راه ارتباطی قرار دارد و کوتاه ترین راه زمینی به آسیا و اروپا از ایران می گذرد، بر اهمیت سرزمین ما به مراتب از نظر ژئوپلیتیکی می افزاید. در دوران باستان ایرانیان بر آن بودند که سرزمین شان دل (مرکز) زمین است . پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی ، ایران اگر نه دل زمین ، که مرکز اتصال های اروپا و آسیا است و این خود به کشور ما موقعیت بسیار ویژه ای می بخشد که دوستان و دشمنانی برایش فراهم می سازد و قدرتهای جهانی را برای قرار دادن کشور ایران در حوزه نفوذ شان تحریک می کند. با بررسی سه شاخه اصلی جاده ابریشم این مرکزیت را بهتر می توان درک کرد. سه مسیر اصلی ارتباط زمینی اروپا به آسیا از این قرار است :

مسیر اول : بندر روتردام - برلین - ورشو - مینسک - مسکو - کاترین بورگ - اُمسک - نواسیبیرسک - ایرکوتسک - چیتا - هاربین - ولادی واستوک . این مسیر اکنون وجود دارد و در واقع یک راه سراسری اتصال روسیه به اروپاست ، که در منتهی علیه شرقی اش ، ولادی واستوک با شبه جزیره کره و پایتخت چین - پکن - مرتبط است . این مسیر از اهمیت درجه اول برای مجموعه اروپا و آسیا برخوردار نیست .

مسیر دوم : بندر روتردام - برلین - وین - بوداپست - بلگراد- صوفیه - استانبول - تهران - مشهد- سرخس - سمرقند - تاشکند- آلماتا- آکتوگای - اوردمگی - لان ژو (Lan zhou) - سیان (Xian)- لیان یوگانگ . کشورهای آسیای میانه از این راه و از طریق بندر عباس مستقیماً به دریای آزاد راه پیدا کرده اند.

مسیر سوم : بندر روتردام - برلین - وین - بوداپست - بلگراد- صوفیه - استانبول - تهران - زاهدان - لاهور- دهلی - فاراناسی - میت کی نا - کون ینگ - شانگهای . در این مسیر راه آهن کرمان - زاهدان هنوز کامل نیست . قطعه کوچکی بین فاراناسی و میت کی نا، ساخته نشده و قطعه ای هم باید میان میت کی نا و کون مینگ ساخته شود.

مسیر دوم که در سال گذشته با ساختن قطعه تجن - سرخس - مشهد بصورت سراسری از بندر روتردام تا لیان یوگانگ پیوند یافت ، کشورهای آسیای میانه و چین را با کمترین فاصله از راه خشکی به اروپا وصل می کند و از سوی دیگر آسیای میانه را از راه ایران به آبهای آزاد پیوند می دهد.

راه آهن میان دو شهر آکتوگای (Aktogai) و اوردمگی هم چندی پیش کار ساختمانش به پایان رسید. با تلاش چینی ها در نوامبر ۱۹۹۵ راه آهن میان لیان یوگانگ و تاشکند افتتاح شد و مسیر دوم با قطعه تجن - سرخس - مشهد تکمیل گردید. چنانچه راه آهن بافق- مشهد که زیر سازی قسمتهایی از آن آغاز شده پایان یابد، مسیر کنونی راه آهن آسیای میانه به آبهای آزاد ایران از ۲۵۰۰ کیلومتر کنونی به ۱۶۰۰ کیلومتر خواهد رسید و بدین ترتیب ۹۰۰ کیلومتر از درازای این مسیر کاسته خواهد شد. این مسیر به ۱۱۲۰ میلیارد ریال اعتبار نیاز دارد، و از نظر داخلی استانهای خراسان ، یزد، کرمان و هرمزگان را بهم متصل می کند. برای ساخت این راه ۸ سال در نظر گرفته شده که باید با تلاش و کوشش و بمثابه یک طرح بزرگ ملی زمان آن را به حداقل ممکن رساند. حدس زده می شود که در سالهای آغازین اجرای طرح حدود ۱۹ میلیون تن بار و ۲ تا ۳ میلیون نفر مسافر از این راه جابجا می شوند.

هر اندازه که ساختارهای زیربنایی جاده ابریشم بیشتر شکل بگیرد و راه های آهن و جاده های شوسه به سامان تر شود ایران اهمیت بیشتری خواهد یافت . آنچه که بمثابه یک وظیفه ملی و راهبردی در برابر ایرانیان با هر تعلق فکری و جناحی و سیاسی قرار دارد، شتاب بخشیدن به ساز و کارهای احیای جاده ابریشم در ایران و کمک به شتابانیدن این روند در دیگر کشورهاست . **احیای جاده ابریشم اگر با انتقال نفت و گاز آسیای میانه و قفقاز از ایران توأم شود، در تامین امنیت ملی ایران نقشی بسزا ایفا خواهد نمود.** بنظر ما قسمتهای خالی راه آهن که ایران را به پاکستان وصل می کند، باید هر چه زودتر **بعنوان یک طرح ملی** ساخته شود، راه آهن ایران به قفقاز وصل شود (از راه جمهوری آذربایجان)، بندر چاه بهار به راه آهن سراسری ایران متصل گردد. راه آهن ایران را باید نوسازی کرد ، یعنی باید راه آهن برقی ، **۲ خطه و یا چند خطه شود.** سرمایه ای که در این راه خرج می شود، بازده و بازیافت مناسب را خواهد داشت . ایجاد و گسترش اتوبانهایی که شرق ایران را بغرب و جنوب ایران را به شمال وصل می کنند از اهمیتی استراتژیک برخوردار است . همه این طرح ها ضروری است که بصورت طرح های ملی و با اولویت درجه اول در سرفحه برنامه های دولت قرار گیرد. ایجاد و گسترش زیر بنای ساختمان راه های آهن و شوسه نه تنها به اقتصاد ایران در راستای توسعه یاری خواهد رساند، بلکه به اقتصاد کشورهای همسایه نیز کمک خواهد کرد و در اتصال آسیا به اروپا از راه زمینی که دارای اهمیت ژئوپلیتیک و جهانی است ، نقش کلیدی ایفا خواهد نمود و به گسترش صنعتی قطب آسیا- اروپا یاری خواهد رساند. ایالات متحده آمریکا تنها در صورتی با این نقش کلیدی ایران در جاده ابریشم موافقت خواهد داشت که ایران در حوزه نفوذ آمریکا قرار گرفته باشد. البته در آن صورت هم بنظر ما با این شرط که این نقش سوق الجیشی ایران هر گاه که منافع ژئوپلیتیکی آمریکا اقتضا کند، در راستای منافع این کشور قرار گیرد. این نکته را البته نباید از نظر دور داشت که بخش های گوناگون سرمایه در آمریکا ممکن است در اینجا و آنجا با سیاست کلی دولت آمریکا تباین و تخالف منافع پیدا کنند. مثلاً بخشی از شرکتهای نفتی و یا شرکتهای بزرگ صنعتی ممکن است سود خود را در همکاری با کشورهای ببینند که در راستای احیای جاده ابریشم گام برمی دارند. باید همواره اینگونه تخالف منافع را در بین بخش های گوناگون اقتصاد آمریکا که سیاست های معینی را نیز در پی دارد، مورد توجه قرار داد. بنظر می رسد که بخش مالی و بانکی و بویژه بخش بورس باز سرمایه

آمریکایی هیچگونه منفی در ایجاد جاده ابریشم و پیوندهای گسترده آسیا-اروپا نداشته باشد و اگر شرکت های نظامی - صنعتی را به این گروه بیفزاییم ، به این نتیجه می رسیم که در ایالات متحده بویژه این دو گروه بیشتر از بخش های دیگر با پیوندهای آسیا - اروپا که از جمله در ایجاد جاده ابریشم - به مفهوم گسترده آن - بازتاب می یابد، سر مخالفت دارند. اتحادیه اروپا (بجز انگلیس) ، روسیه ، چین ، هند، ترکیه ، ایران ، پاکستان و دیگر کشورهای آسیایی و اروپایی در ایجاد و گسترش زیر ساخت های ارتباطی بین قاره ای از منافع مشترک برخوردارند، و در این راستا می توانند از همکاری های دوجانبه و چند جانبه سود ببرند، و شاید با چنین افقی از همکاری بتوانند در برابر برتری جویی های جهانی ایالات متحده بایستند و کمی از بار فشار آمریکا بکاهند. البته جای تردید نیست که اشتراک منافع کشورهای نامبرده همانگونه که روح حاکم بر این بحث گواه است ، بر پایه خیرخواهی های این یا آن کشور استوار نیست. بر این اساس اگر سخن از پیوند میان آسیا و اروپا می رود، به معنای ندیدن ماهیت امپریالیستی کشورهای اتحادیه اروپا نیست . اما از آنجا که قطب اروپا بعنوان قدرتی نوظهور مطرح است و هنوز مانند قطب آنگلساکسون از مواضع مستحکم سیاسی-نظامی مستقل در نظام بین المللی برخوردار نیست ، توان دیکته کردن تمام و کمال خواسته های سیاسی و اقتصادی اش را به کشورهای طرف گفتگوش ندارد. ازینرو در ارتباط با این قطب ، امکان مانور و امتیازگیری بیشتری برای کشورهای در حال رشد از جمله میهن ما - بسته به هشیاری سیاستگذاران این کشورها- فراهم است .

مسلم این است که با شعار مرگ بر این و آن کاری از پیش نخواهد رفت ، جز آنکه به حریف بهانه ای برای وارد آوردن فشار و ضربه داده میشود. چه ، «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» . باید در کردار و یک بررسی همه جانبه استراتژیکی و ژئوپلیتیکی برپایه منافع ملی و با راهکاری بلند مدت و با استفاده از کارشناسان در عرصه های گوناگون و با یک مدیریت نیرومند ملی به بررسی راههای همکاری های یاد شده پرداخت ، به پیشرفت اقتصاد ایران در همکاری با کشورهای یاد شده کمک کرد، با ایجاد جامعه مدنی و برقراری دموکراسی و آزادی زمینه را برای شرکت قشرهای گوناگون مردم ایران در چنین امری فراهم ساخت . بدون بکارگیری همه توان ملی و ذخیره های موجود ، هر شعاری به ضد خود بدل خواهد شد.

احیای جاده ابریشم تنها برای حمل و نقل کالاها و رشد تجارت نیست ، بلکه بیش از آن باید به اهمیت زیر ساختاری آن در راستای توسعه صنعتی کشورهای مسیر و پیوندهای اقتصادی و ایجاد زمینه برای همگرایی صنعتی اندیشید. برای نیروهای راست سنتی در ایران که می خواهند ایران را به یک دومی دیگر بدل کنند و بدین سان از جاده ابریشم - اگر با احیای آن موافق باشند، که ما در این نکته تردید داریم ، زیرا استراتژی لیبرالیسم نو که محافل مالی بین المللی را با آنها پیوند می دهد با ارتباطات زمینی اروپا- آسیا موافق نیست - تنها اهمیت تجاری آن را مد نظر دارند، و این به هیچوجه بیانگر اهمیت اصلی جاده ابریشم نیست . در پایان این بخش بد نیست به گفته ای از برینسکی در مورد جاده ابریشم اشاره کنیم . وی در آخرین کتاب خود بنام «تنها قدرت جهانی» به اهمیت جاده ابریشم از نظر استراتژی منطقه ای آمریکا اشاره می کند و می نویسد: «از نظر ژئوپلیتیک همچنین منطقه بالکان ، آسیا- اروپا (منظور وی آسیای میانه و قفقاز است) که راههای آینده ارتباطی بین دو منطقه که ثروتمندترین و صنعتی ترین منطقه های حاشیه ای اروپا-آسیا هستند را به بهترین وجهی بهم ارتباط می دهد».(۲۲)

پایان سخن

آنچه که تا کنون مطرح شد نشان می دهد که ایران بقول پرفسور فولر نویسنده کتاب «قبله عالم» (۲۳) از نظر ژئوپلیتیک یکی از مهم ترین نقطه های جهان است . این اهمیت برای ملت ما می تواند با خود خیر و شر به همراه داشته باشد. در بازی بزرگ جدیدی که پس از فروپاشی شوروی آغاز شده و طرفین آن عبارتند از آمریکا، روسیه ، انگلیس ، اتحاد اروپا ، ژاپن و چین ، ایران در مرکز بازی قرار دارد. بازی بزرگ سده نوزدهم که بازیگران اصلی آن انگلیس و روسیه بودند و ایران به سبب هم مرزی با هندوستان خواه و ناخواه گرفتار

آن بود، متأسفانه به دلیل ضعف ساختاری ایران و بی کفایتی دستگاه حکومتی شاهان قاجار، کشور ما با گرفتاری ها و دشواریهای بسیاری روبرو شد و بخش های بزرگی از خاک ایران بوسیله روسیه و انگلیس از آن جدا شد و خود ایران بصورت یک کشور نیمه مستعمره درآمد.

این بار باید امیدوار بود که وضع بروال دیگری خواهد شد. این امید را باید با برنامه همه جانبه ملی و استراتژیک تجهیز کرد تا بتوان از این موقعیت ویژه تاریخی بهره جست و استقلال و آزادی و آبادانی را برای ایران تامین نمود. در این راستا چگونگی مناسبات کشور ما با دیگر کشورها و بویژه کشورهای بزرگ و از آن میان کشورهای درگیر بازی بزرگ جدید از اهمیتی حیاتی و سرنوشت ساز برخوردار است. باید از این نقطه حرکت کرد که هر کشوری در پی تامین منافع خویش است. ازینرو دوستی ها و دشمنی ها نه از سر حسن نیت و یا دوستی بلکه برای تامین منافع است. کشورهای امپریالیستی افزون بر تامین منافع ملی شان با توجه به ساختار کنونی اقتصاد جهانی از منافع شرکتهای فراملی ای که در حیطه ی اقتدار آنان عمل می کنند، هم پشتیبانی بعمل می آورند. ایالات متحده آمریکا با توجه به قدرت اقتصادی - سیاسی و نظامی خود نه تنها استثنا نیست بلکه با توجه به تلاش برای یگانه ابرقدرت جهان شدن، از دیگر کشورهای امپریالیستی شدیدتر عمل می کند، این نکته را باید در نظر داشت که آمریکا عملاً در خلیج فارس با توجه به ناوگان دریایی اش در خلیج و قراردادهای نظامی و اقتصادی و سیاسی گسترده اش با کشورهای عربی این منطقه همسایه دیوار بدیوار ماست، در قفقاز، افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی هم از جای پاهای بسیار محکمی برخوردار است. بنابراین بویژه چگونگی مناسبات ما با این ابرقدرت ماوراء اقیانوس اهمیتی دو چندان می یابد. توان ملی ما از نظر اقتصادی - سیاسی و نظامی در آن حد نیست که بعضی از نظریه پردازان راستگرا با تئوری «ام القراء» شان بر آن تأکید دارند و افزون بر آن ملت ایران با درآمد سرانه اندک ۱۲۰۰ دلاری اش رسالت رهایی جهان از تار عنکبوت امپریالیسم جهانی را هم بدوش ندارد. نداشتن روابط سیاسی با ایالات متحده نه تنها هیچ مشکلی از مشکلات ما را حل نمی کند، بلکه بر دشواری های ما بسی می افزاید، که در سالهای پس از انقلاب با موارد گوناگون آن آشنا شده ایم. بنظر ما از سرگیری روابط دیپلماتیک با آمریکا و ایجاد یک رابطه عادی مانند دیگر کشورها، همانگونه که با کشورهای اتحادیه اروپا، امپراتوری انگلیس، روسیه، ژاپن و چین روابط سیاسی داریم، بنفع ملت ایران است. آنچه که در این مورد اهمیت دارد، مضمون ارتباط سیاسی و دیپلماتیک ایران و آمریکا است که بنظر ما نباید ایران را بار دیگر مانند دوران حکومت محمد رضا شاه وابسته به این کشور نماید و استقلال ملی را به باد دهد. بدون شک تنش های شدید چند ساله میان ایران و آمریکا به آسانی و با شتاب از بین نمی رود. ازینرو گشودن درهای مذاکره البته بصورت آشکار و با اطلاع ملت ایران و به حالت عادی درآوردن روابط دو کشور امری است که نه تنها منافع ملی ما زیان بخش نیست. بلکه با توجه به امکاناتی که برای ایجاد موازنه قدرت بین همه نیروهای دست اندرکار بازی بزرگ پدید می آورد، بنفع ایران خواهد بود. خط سرخی که در این گستره وجود دارد همانا استقلال ایران است. بنظر ما اتخاذ یک سیاست بی طرفی فعال که ایران را از بلوک های قدرت های جهان تقریباً بییک اندازه دور بدارد، بهترین شیوه برخورد دیپلماتیک در شرایط کنونی است، زیرا پیوند ارگانیک ما با هر یک از این کشورها و قطب ها از جذابیت ایران برای طرفهای دیگر می کاهد و ما را در معرض یورش های آشکار و پنهان آنها قرار می دهد. قطع روابط سیاسی با ایالات متحده آمریکا سبب می شود که ما به نیروهای دیگری که در سطح منطقه عمل می کنند امتیازاتی واگذار کنیم تا بتوانیم توازن قدرت را برقرار نماییم. از دید ما شعارهای زیر بیانگر منافع ملی در لحظه حاضر است:

۱- مذاکره با ایالات متحده آری، امتیاز نه

۲- روابط دیپلماتیک با آمریکا آری، وابستگی نه

۳- مناسبات به همه کشورها آری، شرکت در قطب بندی ها نه.

- 1) Halford Mackinder (1861-1947)
 - 2) Alfred Mahan (1840-1914)
 - 3) Mahan, A.: The Influence of Sea Power upon History (1660-1783); Boston, Little, Brown and Company; 1935
- ۴- هنری کیسینجر: مسایل حل نشده در نظام بین المللی: ترجمه مجتبی امیری ، روزنامه اطلاعات ، ۶ اردیبهشت ۱۳۷۲، شماره ۱۹۸۹۳، ص ۱۲
- 5) Huntington, Samuel P: Americas changing strategic Interests; Survival, vol. XXXIII, no. 1, January/February 1991, p. 12
 - 6) Huntington, Samuel P: Americas changing strategic Interests; Survival, vol. XXXIII, no. 1, January/February 1991, p. 13
 - 7) Junker, Detlef: Einheit, Eindæmung, Integration. Amerika und die Deutsche Vereinigung 1989/1990 in historischer Perspektive; FAZ vom 13. M.,rz 1997, Nr. 61, S 10.
 - 8) Huntington, Samuel P: Im Kampf der Kulturen; Die Zeit (13.08.1993)
- ۹- نگاه کنید به منبع شماره ۸
- ۱۰- منبع بالا
- ۱۱- روزنامه اطلاعات شماره ۲۱۱۳۴ ، ص ۱۲
- 12) Kissinger, Henry A: Die sechs S,,ulen der Weltordnung; Siedler Verlag GmbH , 1994
- ۱۳- نگاه کنید به منبع شماره ۱۱
- ۱۴- نگاه کنید به منبع شماره ۱۱
- ۱۵- جامعه سالم ، شماره ۳۲، ص ۲۸، بنقل از وال استریت جورنال اروپا، بروکسل ، ۲۴ ژانویه ۱۹۹۷
- ۱۶- ضرورت بازنگری در سیاست آمریکا، ز. برژینسکی ، اطلاعات اقتصادی و سیاسی ، ص ۱۴۷
- ۱۷- نگاه کنید به منبع بالا
- 18) Opec Review; June 1997
- ۱۹- نگاه کنید به منبع بالا
- 20) Opec Bulletin; August 1997
- ۲۱- عیسی پهلوان : نفت ، رویاروی ها و صف بندیهای تازه : کتاب توسعه شماره ۱۰ ، ص ۱۰۵
- 22) Brzezinski, Zebigniew: Macht und Moral. Neue Werte fŸr die Weltpolitik; Hamburg, Hoffman und Campe Verlag, 1994, S. 188.
 - 23) Fuller, Graham E: The Center of the Universe. The Geopolitics of Iran, Westview Press, 1991
- دیگر منابع مورد استفاده:
- 24) Mischke, Ferdinand Otto: Das Ende der Gegenwart. Europaohne BlÄcke; Ullstein, 1992
 - 25) Zbigniew Brzezinski: The Grand Chessboard. American Primary and its Geostrategic Imperatives; Basic Books, 1997
 - 26) Zbigniew Brzezinski: Planspiel. Das Ringen der Superm,,chte um die Welt; STRAUBE, 1989